

پیروزی در پرتوقانون: حقوق و جنگ در دهه ۱۹۸۰

نوشته: Françoise Hampson

استاد رشته حقوق در دانشگاه «اسکس»

Essex انگلستان

ترجمه: علیرضا طیب

Third World Quarterly

منبع:

Vol. 11, No. 2., April 1989.

«شنیدن این مطلب از زبان افسران عالی رتبه که باید به جنگ حالتی انسانی بخشید، مرا نگران و پریشان می‌سازد.» این سخن سرهنگ Sigifedo Ochoa از کشور السالوادور است که گویا در آنجا افسران ارتش به لحاظ سرخوردگی از سیاستی که در زمینه مقابله با چریک‌ها مؤثر نیافتاده است، از دستورات مبنی بر احترام به حقوق بشر اطاعت نمی‌کنند. هدف از این مقاله، سنجش رستی یا نادرستی این نظر است.

دولت‌ها در این مورد نسبتاً امر سر راستی است. یکی از دشواری‌ها در این زمینه از این امر مایه می‌گیرد که دولت‌ها حتی از شناسایی نسبی گروه‌های شورشی، تا آن حد که بتوان مسؤلیتی متوجه گروه‌های مزبور نمود، اکراه دارند.

در بحث از وضع حقوقی جنگجویان نیز جایی برای پرداختن به موقعیت حقوقی مزدوران که موضوع گفتگوهای مستمر تحت نظارت سازمان ملل بوده است، وجود ندارد.

هر چند کانون توجه این مقاله اساساً معطوف به قواعدی است که در مورد شیوه اداره کردن خصومت‌ها اعمال می‌شود (حقوق جنگ *ius in bello*) با این وجود اشاره به حقوقی که ناظر به توسل اولیه به نیروهای مسلح است (*ius ad bellum*) ضرورت دارد. برقرار ساختن رابطه‌ای میان این دو مجموعه از حقوق نیز حائز اهمیت خواهد بود.

حق توسل به نیروی مسلح

در پی شکست تلاش‌هایی که برای غیرقانونی ساختن جنگ در قالب پیمان سال ۱۹۲۸ «بریان - کلوگ» Briand - Kellogg صورت گرفت، سازمان ملل متحد هدف معتدل تری را تصب العین قرار داد. براساس بندهای سوم و چهارم از ماده ۲ و نیز ماده ۵۱ منشور ملل متحد، استفاده یکجانبه از نیروهای مسلح با تهدید به آن جز برای دفاع از خود یا در پاسخ به یک اقدام تجاوزکارانه منع گردیده است. توسل یکجانبه به نیروهای مسلح برای دفاع از خود نیز حقی موقتی است و تنها تا زمان اقدام جمعی سازمان ملل علیه متجاوز دوام دارد. فقدان تمایل سیاسی به عملی ساختن این طرح را می‌توان از عدم تأسیس ارتش دائمی سازمان ملل بصورتی که در فصل هفتم منشور پیش بینی شده است، دریافت.

اما نارسائی‌ها تنها ناشی از فقدان خواست سیاسی دولت‌ها نیست بلکه برخی از علل آن از پیچیدگی روابط کشورها مایه می‌گیرد. به طور مثال، همیشه آشکار نیست که طرف متجاوز کیست. جنگ یک اقدام بی‌هدف نیست، دولت‌ها بنا به دلایلی به نیروهای مسلح توسل می‌جویند، و هرچند در برخی مواقع دفاع از حقوق قانونی می‌تواند عاملی برای این کار به شمار آید ولی هیچگاه عامل منحصر به فرد نیست. ترکیب و رابطه متقابل میان کلیه ملاحظات آنکه یک دولت را به سمت توسل به نیروهای مسلح می‌کشاند، اساساً جوهره‌ای سیاسی دارد. بنابراین جای شگفتی نیست که سازمان ملل نتوانست از حمله آرژانتین به جزایر فالکلند - مالویناس، یا از دست اندازی ویتنام به کامبوج جلوگیری نماید. هرچند دولت‌ها هنگامی که قربانی نقض قوانین هستند با جاروجنجال به حقوق متمسک می‌شوند ولی آمادگی ندارند که خود را تابع قواعد حقوقی در زمینه توسل به نیروهای مسلح سازند. تصدیق این مطلب، زیاد هم به معنی شکست حقوق بین‌الملل نیست. تبیول داران قرون وسطی نیز

آیا قواعدی در مورد شیوه جنگیدن وجود دارد؟ اگر نبرد مسئله بردن یا باختن است، آیا اصولاً چنین قواعدی می‌تواند وجود داشته باشد؟ در رابطه با جنگ به چه معنی می‌توان از حقوق سخن گفت؟ آیا میان «حقوق» و «جنگ» تناقضی وجود ندارد؟ ضایعات جسمی و روانی قربانیان شکنجه، رنج مستمر کسانی که خوشاوندانشان ناپدید شده‌اند، دل مردگی و بی‌تفاوتی بناهندگانه‌ای که هیچ‌امیدی برای آینده ندارند تا به اتکاء آن وضع فعلی خویش را بهبود بخشند، کودکان معلول و بدون دست و پای افغانی و موزامبیک - همه این نمودهای جگرخراش این پرسش را مطرح می‌سازد که «بس حقوق کجا رفته است؟»

ممکن است عده‌ای وجود برخی ضوابط و قواعد را در میان سربازانی که در رزمگاه‌هایی با حدود مشخص می‌جنگند، تصدیق نمایند، اما درباره امکان وجود قانون در چهارچوب برخوردهای مسلحانه امروزی تردید روا می‌دارند. به اعتقاد این دسته، دگرگونی سرشت جنگ، نبودن رزمگاه‌های مشخص، رواج استفاده از رزمندگانی که ایمان و اعتقاد درستی ندارند، گرفتار شدن افراد غیرنظامی در برخوردهای امروزی و در دسترس بودن جنگ افزارهایی با قدرت تخریبی بی‌سابقه، همگی بدان معنی است که قواعد شرافتمندانه رفتار که روزی وجود آنها حتی در وضعیت جنگی نیز مسلم پنداشته می‌شد، دیگر مفهوم و مناسبت خود را از دست داده است. مقاله حاضر در پی بررسی این مسئله است که برخوردهای امروزی در جهان سوم، در خصوص تنظیم جنگ براساس ضوابط، بیان‌کننده چه نکاتی است. به ویژه بررسی می‌شود که دولت‌ها چه ضوابطی را انتخاب کرده و پذیرفته‌اند و آیا در عمل به تعهدات حقوقی خویش پای‌بند بوده‌اند یا نه. همچنین این ادعا که کارآئی نظامی با این گونه قواعد سازگار نیست، دقیقاً مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت. به لحاظ محدود بودن حجم مقاله باید در بدو امر روشن‌سازیم که در این نوشته نه به مسئله استفاده از جنگ افزارهای هسته‌ای - خواه از نوع استراتژیک و خواه از نوع میدانی - نه به موضوع دارا بودن این سلاح‌ها به عنوان یک عامل بازدارنده و نه به مسئله ایجاد «نواحی غیرهسته‌ای» از سوی یک یا چند دولت، پرداخته نخواهد شد. بررسی حاضر مربوط به چگونگی تأثیر حقوق بشر دوستانه بین‌المللی بر درگیری‌های جاری در جهان سوم بوده و تنها می‌تواند به برخی از مسائل اصلی اشاره داشته باشد. برای تجزیه و تحلیل مبسوط ماده ۳ کنوانسیون ژنو که به لحاظ اعمال شدن در مورد برخوردهای مسلحانه داخلی مهم‌ترین ماده قانونی منحصر به فرد می‌باشد، مجال نیست. همچنین درباره اعمالی که موجد معضلات سیاسی و نه حقوقی است، تجزیه و تحلیلی صورت نمی‌گیرد. تروریسم دولتی، آشکارا مانند وضع مجازات‌های جمعی و آدم‌ربایی کاملاً غیرقانونی است. جامعه حقوقی بین‌المللی به تدریج مسؤلیت حقوقی مؤثر گروه‌های شورشی در قبال اینگونه اعمال را پذیرفته است؛ مسؤلیت

چندان شائق نبودند که مقررات حقوقی را در مورد منازعات خویش بپذیرند یا مرجعیت شاه را قبول کنند.

این بدان معنی نیست که سازمان ملل در زمینه اختلافات میان دولت‌ها هیچ نقشی به عهده ندارد. هنگامی که طرفین منازعه مجاری عادی دیپلماتیک را مسدود ساخته باشند، سازمان ملل عرصه سودمندی برای ملاقات و گفتگوی آنها فراهم می‌کند. اعتبار یک قطعنامه شورای امنیت طرف‌های منازعه را قادر می‌سازد که بدون از دست دادن آبرو، به سازش و مصالحه تن دهند. بالاخره، اگر امری به مقام دبیرکل سازمان ملل اعتبار بخشیده باشد، یقیناً چیزی جز تلاش‌های صبورانه و خستگی‌ناپذیر او در جهت برقراری آتش‌بس میان ایران و عراق نمی‌تواند باشد. هرچند ابرقدرت‌ها مواضع موجود در راه آتش‌بس را از میان برداشتند، ولی هرگز قادر به عملی ساختن آن نبودند. بنابراین سازمان ملل ایفاگر نقشی هست ولی این نقش اساساً جنبه دیپلماتیک یا سیاسی دارد تا حقوقی.

منازعاتی که تا اینجا مدنظر قرار گرفت منازعات میان دولت‌ها بود ولی در دهه ۱۹۸۰، بیشترین موارد استفاده از زور در داخل قلمرو ارضی یک دولت واحد بوده است. فعالیت سازمان ملل در این زمینه حتی محدودتر است. بر مبنای بند هفتم از ماده ۲ منشور، سازمان ملل نمی‌تواند «... در مسائلی که اساساً جزو صلاحیت داخلی هر کشور است، مداخله نماید یا... اعضاء را ملزم سازد که اینگونه مسائل را طبق شیوه‌های پیش‌بینی شده در... منشور حل و فصل کنند». سادگی ظاهری این فرمول، تا حدودی به علت نحوه عمل سازمان ملل پیچیده شده است. برخی از مسائل که در داخل قلمرو ارضی یک دولت بروز می‌کند، همواره به عنوان موضوعی داخلی شناخته نمی‌شود. بر این اساس مبارزه برای کسب استقلال در داخل برخی «مستعمرات» یا «سرزمین‌های غیر خودمختار» مانند مبارزات مردم نامیبیا، امری مشروع و مورد علاقه جامعه بین‌المللی شناخته می‌شود.

گو اینکه برداشت فوق با اشاره صریح بند دوم از ماده ۱، ماده ۵۵ و ماده ۵۶ منشور به حق تعیین سرنوشت، تا حدودی قابل توجیه است ولی آنرا بیشتر باید بازتاب موضعگیری‌های سیاسی بسیاری از اعضای مجمع عمومی دانست که تنها در عرض سی سال گذشته استقلال خویش را به دست آورده‌اند. این علاقه به «حق تعیین سرنوشت» به گروه‌های موجود در داخل دولت‌های مستقل تعمیم داده نمی‌شود. هرچند اشاراتی که در قطعنامه‌های مجمع عمومی و قراردادهای به این حق می‌شود حاکی از آن است که اصل مزبور به عنوان یک امر حقوقی می‌تواند از سوی «ملت‌ها» و «خلق‌ها» اعمال گردد، ولی رویه عملی سازمان ملل آشکار می‌سازد که این حق در واقع محدود به «مستعمراتی» است که تحت حکومتی خارج از سرزمین اصلی خود به سر می‌برند. سازمان ملل متحد از مبارزاتی که در کاتانگا و بیافرا صورت گرفت پشتیبانی نکرد. مردم اریتره نیز هرچند مدعی جنگ برای «تعیین سرنوشت خویش» هستند، لکن از حمایت سازمان ملل محرومند. با قضاوت براساس نحوه رای دادن کشورها در مجمع عمومی باید گفت که پشتیبانی از مبارزات مردم «تیمور شرقی» East Timor نیز رویه کاهش است. به هر حال وجه تمایز مورد اخیر از موارد مذکور در فوق این است که «حق تعیین سرنوشت» پس از استقلال به زور در داخل کشور دیگری ادغام شد. بنابراین «حق تعیین سرنوشت» جواز تجزیه طلبی نیست.

اما بهر حال سازمان ملل متحد، در چهارچوبی که فوقاً به آن اشاره شد، مبارزاتی را که به نام اصل تعیین سرنوشت صورت می‌گیرد، حتی اگر در داخل قلمرو یک دولت واحد باشد، یک امر داخلی تلقی نمی‌کند.

دومین عامل ایجاد پیچیدگی هنگامی پیش می‌آید که اوضاع داخلی یک کشور، حتی اگر بای هیچ دولت دیگری در میان نباشد، تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی به شمار رود. چنانچه شورای امنیت وجود چنین تهدیدی را تشخیص دهد ممکن است براساس فصل هفتم منشور و از جمله ماده ۴۲ دست به اقدام بزند. اگر قرار بود اقدام مؤثری علیه رژیم آفریقای جنوبی صورت گیرد، قاعدتاً می‌بایست مبتنی بر همین دلیل باشد. از آنجا که انجام اقدامات مؤثر منوط به احراز وجود چنین تهدیدی از سوی شورای امنیت است، رای موافق همه اعضای دائمی شورا که دارای حق وتو هستند، لازم خواهد بود.

عامل دیگری که اصالتاً وجود دارد یا می‌تواند در عامل قبلی مستتر باشد، سابقه نقض فاحش و منظم حقوق بشر در داخل یک کشور است. چون یکی از اهداف سازمان ملل طبق بند سوم از ماده ۱ و ماده ۵۵ و ماده ۵۶ منشور ترویج و حفظ حقوق بشر است، وضعیت مذکور می‌تواند در حوزه صلاحیت بین‌المللی قرار گیرد. اینکه آیا این حالت اقدام اجرایی براساس وجود تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی را توجیه می‌کند یا نه، چندان روشن نیست. سکوت دیپلماتیک در برابر تهاجم تانزانیا به اوگاندا که هدف آن برکنار ساختن «ایدی امین» و نشاندن «میلتون اوپوته» بجای او بود، می‌تواند به عنوان تأیید غیر

● برخی از مسائل که در داخل قلمرو ارضی یک دولت بروز می‌کند، همواره به عنوان موضوعی داخلی شناخته نمی‌شود. بر این اساس، مبارزه برای کسب استقلال در بعضی «مستعمرات» یا سرزمین‌های «غیر خودمختار»، مانند مبارزات مردم نامیبیا امری مشروع و مورد علاقه جامعه بین‌المللی است ولی «حق تعیین سرنوشت» به گروه‌های موجود در محدوده دولت‌های مستقل تعمیم داده نمی‌شود و به عبارت دیگر، این حق جواز تجزیه طلبی نیست.

مستقیم قضیه فوق تلقی شود.

اگر عملکرد هراس‌انگیز در زمینه حقوق بشر بتواند مداخله سازمان ملل را توجیه کند، این سوال مطرح می‌شود که چرا در مورد حکومت «بولوت» در کامبوج اقدامی صورت نپذیرفت. نه تنها علیه این رژیم کاری انجام نشد، بلکه پس از حمله ویتنام به کامبوج، قدرت‌های غربی مدت‌ها از به رسمیت شناختن مرجعی غیر از بولوت امتناع داشتند. نمونه کامبوج با وضوح کافی نشان می‌دهد که نگرانی ادعایی از بابت نقض حقوق بشر در واقع پوششی است برای اقدام یا عدم اقدامی که انگیزه واقعی آن سیاسی می‌باشد. دیدیم که سازمان ملل متحد اساساً علاقمند به پرداختن به منازعات میان دولت‌هاست، اما در بعضی موارد مشخص اوضاع داخلی نیز می‌تواند در حوزه صلاحیت این سازمان قرار گیرد. بدون بررسی پیرامون مسئله قانونی بودن مداخله یکجانبه، نمی‌توان از نقش سازمان ملل در زمینه تدوین اصول ناظر به استفاده از نیروهای مسلح گذشت. این مسئله از لحاظ عملی هم در رابطه با حق اعلام جنگ *ius ad bellum* و هم در رابطه با حقوق جنگ *ius in bello* حائز بالاترین درجه اهمیت است. ما به جای مسئله مداخله سازمان ملل، قانونی بودن مداخله دولت‌های منفرد در امور سایر دولت‌ها را مورد توجه قرار خواهیم داد. انبوه قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل را می‌توان در قالب فرمول زیر خلاصه کرد: مداخله به منظور یاری رساندن به «شورشیان» کاری غیر قانونی است، مگر آنکه مبارزه آنها اقدامی در جهت تأمین حق تعیین سرنوشت خودشان شناخته شود. این فرمول پرسش‌های مختلفی را مطرح می‌سازد، از جمله اینکه منظور از «شورشیان» چیست؛ مداخله، مرکب از چه کارهایی است و «سرنوشت خویش» را چگونه باید تعریف کرد. به طور مثال در کامبوج شورشیان چه کسانی هستند؟ آیا تدارک سلاح از سوی ایالات متحده برای ضد انقلابیون نیکاراگوآ و مجاهدین افغانستان به معنی مداخله است؟ و آیا بنگلادش می‌تواند مدعی باشد که مبارزانش به صرف اینکه به پیروزی ختم شده است برای تعیین سرنوشت خودش بوده است و نه براساس جدایی طلبی؟ این امر بر قانونی بودن مداخله هند تأثیر خواهد داشت. ظاهراً از جهت کیفی «تأمین نیروهای مسلح» متفاوت از «تدارک اسلحه» تلقی می‌شود. مداخله به منظور یاری رساندن به نیروهای غیر حکومتی، مگر در صورت وجود عوامل دیگری نظیر لزوم حمایت از اتباع خودی در برابر خطر قریب‌الوقوع از جانب نیروهای حکومتی در داخل کشور مورد بحث، یا نقض فاحش و منظم حقوق بشر، به طور کلی غیر قانونی است.

اما کمک به دولت‌ها نیز چنانچه تهدید ادعایی جنبه داخلی داشته باشد، به همین اندازه مشکل‌آفرین است. چنین کمکی گاه این پرسش را پیش می‌آورد که دولت دوم به نفع چه کسی مداخله می‌کند. این سوال به خصوص هنگامی مطرح می‌شود که دولت مداخله‌گر یک کشور «مادر» بوده و به کمک مستعمره سابق خویش بشتابد. باز هم در اینجا مشکل پاسخ‌گویی به این پرسش وجود دارد که آیا تأمین جنگ‌افزار مداخله به شمار می‌آید یا نه. اگر دولت (الف) برای تدارک اسلحه و مریبان نظامی در قبال دولت (ب) تعهد قراردادی داشته باشد، چنانچه قرارداد مزبور را در جریان یک ستیز داخلی به حالت تعلیق درآورد چنین به نظر خواهد رسید که به «شورشیان» کمک کرده است. از طرف دیگر، در صورتی که به تدارک تجهیزات و نفقات ادامه دهد، این امر ظاهراً به معنی حمایت از دولت حاکم خواهد بود. این مشکلی عمومی است و در مورد ستیزهای داخلی و نیز برخوردهای بین‌المللی صدق می‌کند. در این زمینه فقط کافی است به تحویل موشک‌های اگزوسه از فرانسه به دولت آرژانتین، تدارک تسلیحاتی نیجر به توسط انگلستان، ارسال اسلحه از سوی

شوروی نخست برای «شورشیان» اریتره و سپس برای حکومت اتیوپی، و سرازیر شدن سلاحهای آمریکایی به سراسر آمریکای مرکزی توجه کنیم. در مواردی که کمک رسانی شکل مداخله به وسیله نیروهای مسلح را به خود می گیرد، به خصوص چنانچه این نیروها به نگهداشتن یک دولت غیر منتخب بر سر قدرت کمک کنند، مسائل حتی حادث از این خواهد بود. آیا روسها صرفا به درخواست کمک یک دولت دوست پاسخ گفتند یا آنکه افغانستان را مورد تجاوز قرار دادند؟ نیروهای مسلح ویتنام بی شک به کامبوج حمله بردند ولی آیا این بدان معنی است که در مدت حضور آنان در کامبوج هرگونه درخواست کمکی از سوی یک دولت کامبوجی فاقد اعتبار خواهد بود؟ تشخیص واقعی بودن درخواست کمک (ادعایی) بسیار دشوار است. یک دولت چنانچه پذیرش چنین درخواستی را برخلاف منافع خود ببیند هرگز بدان تن نخواهد داد، ولی هر قدر مداخله متضمن نفع بیشتری برای او باشد، این سنوال نیز بیشتر مطرح می شود که آیا واقعا عمل مزبور بنا به درخواست کمک یک مرجع شناخته شده صورت گرفته است یا نه. این مطلب نه تنها در رابطه با حق اعلام جنگ مورد مشکلاتی است بلکه همچنین معضل دسته بندی برخوردها را در حقوق جنگ پیش می آورد.

همانگونه که خواهیم دید، دو مجموعه مستقل از قواعد وجود دارد که مجموعه جامع تر در مورد برخوردهای مسلحانه بین المللی قابل اعمال است و مجموعه دوم صرفا چهارچوب ناقصی است که برای برخوردهای داخلی کاربرد پیدا می کند. آیا صرف مداخله قانونی یا غیر قانونی یک دولت در برخوردی که در داخل کشور دیگری جریان دارد باعث «بین المللی شدن» آن برخورد می گردد؟ به طور مثال درگیری های افغانستان، از جهت مداخله شوروی، تنها قواعدی اعمال شده که در مورد برخوردهای داخلی کاربرد دارد. در نتیجه، این سؤال پیش می آید که آیا حضور نیروهای نظامی شوروی در افغانستان، چه از جهت روابط لشکرکشان شوروی با «شورشیان» و جمعیت غیر نظامی افغان، و چه از حیث روابط میان همه طرف های درگیر، مشمول همه کنوانسیون های ژنو می گردد یا نه. در مورد درگیری کامبوج نیز مسئله مشابهی مطرح بود.

آشکار است که هنوز مشکلات حل نشده ای در زمینه احراز غیر قانونی بودن مداخله یکجانبه وجود دارد. اوضاع واحوالی ناشی از مداخله یکجانبه قانونی یا غیر قانونی، در زمینه اعمال حقوق جنگ نیز دشواری هایی به بار آورده است. می دانیم که قرارداد رزمندگان در زمره «شورشیان» - در معنایی متباین با جنگجویان قانونی - امری سیاسی و نیز حقوقی است و تقسیم درگیری ها به بین المللی و غیر بین المللی حتی دارای پیامدهای گسترده تری است.

قواعد قابل اعمال برای کنترل دشمنی ها

چهارچوبی که در این بخش از مقاله انتخاب شده برای بررسی مسائل زیر می باشد: اولاً، مسأله قابلیت اعمال قواعدی که به منظور کنترل دشمنی ها طراحی شده است؛ ثانیاً، تمایز میان برخوردهای بین المللی و غیر بین المللی؛ ثالثاً، سه اصل بنیادین حقوق بشر دوستانه همراه با افزوده اخیر از قوانین مربوط به حقوق بشر؛ و بالاخره اجرای حقوق بشر دوستانه. در چنین مطالعه ای به علت کثرت ادعاها و قلت شواهد متقن، ناگزیر دشواریهایی پیش می آید. سازمانهای غیر دولتی که در زمینه حقوق بشر فعالیت دارند، به ارزش گزارشهای دقیقی که حاصل پژوهش های خوب باشد واقف شده اند. نویسنده این سطور بجز کمیته بین المللی صلیب سرخ (ICRC) سازمان دیگری را نمی شناسد که حوزه کار آن منحصر به حقوق بشر دوستانه باشد. فعالیت برخی از سازمان های حقوق بشر به ویژه در رابطه با شکنجه و قتل خودسرانه به محدوده این حوزه کشیده می شود. با این وجود تحقیق و رسیدگی پیرامون موارد نقض حقوق بشر دوستانه در جریان یک برخورد مسلحانه دشوارتر است. جای شگفتی نیست که شمار اینگونه گزارشها کم و کیفیت آنها متغیر است.

قابلیت اعمال قواعد حقوقی مربوط به کنترل دشمنی ها

لفظ «قابلیت اعمال» در اینجا به دو معنی به کار می رود، یکی معنای سنتی حقوقی و دیگری معنای کلی تر. قبل از تجزیه و تحلیل موقعیت هایی که گفته می شود قواعد مورد بحث در مورد آنها قابل اعمال است، بررسی این امر ضرورت دارد که آیا اصولا به عقیده دولتتها می توان دشمنی ها را بر اساس قانون کنترل کرد یا نه. ظاهراً دولت ها جنگ را فی نفسه یک هدف نمی شناسند. همچنین آنها معمولاً ناپود ساختن مخالفان خود را به عنوان هدف مطرح

نمی سازند بلکه مدعی هستند که به خاطر صلح می جنگند! حتی در مورد جنگ چریکی داخلی نیز دولت از چریک ها می خواهد که از کار برد نیروی مسلح دست بردارند اما معمولاً برای پذیرش دست کم میزانی از همسازی سیاسی نیز آمادگی دارد. قلع و قمع جنگجویان مخالف، هدف مورد نظر دولت نیست. اگر دولت ها برای تعیین محتوای صلحی که در جستجویش هستند به جنگ می پردازند، این امر ضرورتاً بیگیری جنگ توسط آنها را دچار محدودیت هایی می سازد. به ویژه آنها احتمالاً مایل نخواهند بود شمار زیادی از آدمکشان تعلیم دیده، نامنضبط و فاقد صفات انسانی را در جامعه خویش جای دهند. اگر قرار است نیروهای مسلح در زمان صلح شهروندانی مسئول باشند، در هنگام جنگ نیز باید از انضباط برخوردار باشند. حتی کارائی نیروهای مسلح در جریان درگیری های خصمانه نیز منوط به انضباط آنهاست. بنابراین، ضرورت نظامی وجود قواعدی را تقریباً قطع نظر از محتوای آنها ایجاب می کند. ثانیاً، دولت ها اگر بتوانند از تلخکامی هایی که نتیجه معمول شراکت های بی دلیل است برکنار بمانند، دستیابی به صلح را آسان تر خواهند یافت. این عامل احتمالاً در تعیین محتوای قواعد فوق الذکر موثر خواهد افتاد.

بنابراین دولتتها به لزوم تنظیم شیوه برخوردهای خصمانه آگاهند. همچنین ظاهراً برای برخوردهای مسلحانه این ارزش و قابلیت را قائلند که بر اساس قواعد حقوقی تنظیم گردد. شاید رابطه میان «لزم» و «توانایی» چیزی بیش از اندیشه آرومندانه نباشد ولی گواه تمایل دولت ها به پذیرش قواعد حقوقی در این حوزه، تصویب متن معاهدات از سوی آنان است. دست کم ۱۶۵ دولت کنوانسیون های ژنو را تصویب کرده اند. این امر نه تنها کنوانسیون های مذکور را به عنوان حقوق قرار دادی از قابلیت اعمال تقریباً جهانی برخوردار می سازد، بلکه خود گواه نیرومندی است بر جافاتادن این اصول به عنوان بخشی از حقوق بین الملل عرفی. طرح این سنوال که آیا کنوانسیون های مزبور باید آلی اصیل و بزرگ برای حفظ بشریت است یا نه بی مورد می باشد. حقیقت ساده آن است که دولتتها ملزم بودن به این قواعد را پذیرفته اند. پیش نویس این کنوانسیون ها که در سال ۱۹۴۹ تهیه شد ملهم از درسهایی بود که بشریت در جنگ جهانی دوم آموخته بود. این کنوانسیون ها اصولاً حفاظت از افرادی را که فاقد اهمیت نظامی هستند نظیر بیماران و مجروحین، اشخاصی که با جنگ سروکار ندارند، زندانیان جنگی و غیر نظامیان مناطق اشغالی را مدنظر دارد. کنوانسیونهای مورد بحث به مسأله حفاظت از غیر نظامیانی که در کشور خود سکونت دارند یا ابزارها و شیوه های جنگ نمی پردازد. ضوابط مربوط به این امور در کنوانسیونهای سال ۱۹۰۷ لاهه تنظیم شده است. بخش های محدودی از «حقوق لاهه» را اسنادی نظیر پروتکل ۱۹۲۵ ژنو در باب منع استفاده از گاز در جنگ تکمیل کرده است اما «حقوق لاهه» اساساً تا سال ۱۹۷۷ همان هیأت سال ۱۹۰۷ خود را حفظ نموده بود.

در سال های بعد از ۱۹۴۹ به ویژه در جریان مبارزه مستعمرات برای کسب استقلال در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، آشکار شد که هر دوی این مجموعه از قواعد نیاز به تکمیل و مرتبط شدن بایکدیگر دارند. تلفات جنگ عمدتاً متوجه غیر نظامیان بود و نمی شد آنها را صرفاً به صورت یکی دیگر از گروه های تحت حمایت کنوانسیون های ژنو در آورد. اگر قرار بر حمایت موثر از آنان بود، این کارتها از طریق وضع محدودیت های جدیدی برای نحوه اعمال دشمنی امکان داشت. به عبارت دیگر حمایت از غیر نظامیان مستلزم تکمیل «حقوق لاهه» در باب ابزارها و شیوه های جنگ و منظور نمودن آن در سیستم «حقوق ژنو» بود. گفتگوها در این باب طولانی و دشوار بود ولی نهایتاً در سال ۱۹۷۷ به انعقاد دو پروتکل و الحاق آن به کنوانسیون های ژنو منجر شد. پروتکل فی نفسه قراردادی معمولی است ولی به برخی تعهدات قراردادی قبلی افزوده می شود. فایده این کار آنست که تقریباً مثل یادداشت الحاقی به یک نامه، متن اصلی و اولیه دست نخورده باقی می ماند و همچنین مسائلی که قبلاً مورد توافق قرار گرفته دوباره مطرح نمی شود. پروتکل های فوق الذکر نشان دهنده دست کم ادغام نسبی دو دسته از حقوق ناظر به برخوردهای مسلحانه است: یکی «حقوق لاهه» که به مسأله نحوه اعمال دشمنی و رابطه میان خود نیروهای جنگی (نظامیان) می پردازد، و دیگری «حقوق ژنو»

که موضوع حفاظت از همه افراد به استثناء غیر نظامیان ساکن در کشور خود را مورد بحث قرار می دهد. پروتکل های مذکور این دو مجموعه از قواعد را با توجه به پیشرفت های تکنولوژیک و انواع جدید جنگ تکمیل نموده است. همانگونه که خواهیم دید وضعیت حقوقی چریک ها و عدم وجود رزمگاه های معین و مشخص در اکثر جنگ های امروزی فقط نمایانگر دو مورد از اینگونه تحولات است که موجب بروز بسیاری دشواریهای حقوقی واقعی در زمینه تلاش برای سامان بخشیدن به نحوه کنترل دشمنی ها می گردد. این پروتکل ها



جنگ چریکی به سه معرف نوعی جنگ بلکه نوع خاصی از جنگجو است.

درآمد. اسرائیل قابلیت اعمال این کنوانسیون‌ها را در مورد اشغال اراضی ساحل غربی رود اردن و نوار غزه توسط خود نمی‌پذیرد چرا که این امر مستلزم شناسایی حق اردن و مصر بر این اراضی است. به نظر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ کنوانسیون‌های مذکور به واسطه واقعیت اشغال شدن اراضی مورد بحث قابل اعمال است و پذیرش این امر به معنی شناسایی هیچ حقی نخواهد بود. بنابراین کنوانسیون‌های ژنو به طور کلی در مورد برخورد‌های میان دو یا چند دولت، برخورد‌هایی که در قلمرو یک کشور بین دو یا چند دولت عضو کنوانسیون رخ می‌دهد، و نیز اراضی اشغال شده اعمال می‌گردد. دو مورد اخیر شاید در نگاه اول برخورد‌هایی داخلی به نظر آید ولی تلقی کنوانسیون‌ها چنین نیست. بر اساس ماده ۱/۴ پروتکل شماره ۱، نوع دیگری از برخورد که دارای ویژگی‌های یک نبرد داخلی است به فهرست فوق اضافه گردید. به موجب این ماده بحث انگیز، کنوانسیون‌ها و پروتکل شماره ۱ به طور کلی در مورد «... برخورد‌های مسلحانه‌ای که طی آن مردم در راستای حق تعیین سرنوشت خویش علیه سلطه استعمار یا اشغالگری بیگانگان و نیز رژیم‌های نژادپرست می‌جنگند...» اعمال می‌شود. اینگونه برخورد‌ها بین دو دولت جریان ندارد بلکه دست کم در مورد دو نمونه نخست، میان یک دولت واقعی و یک دولت فرضی یا بالقوه صورت می‌گیرد. ادعا شده است که این ماده قانونی گامی به عقب، در جهت سنت «جنگ عادلانه» بوده و نمایانگر تجاوز خطرناک «حق اعلام جنگ» به قلمرو «حقوق جنگ» می‌باشد. در واقع با توجه به دیدگاه محدود سازمان ملل در مورد عناصری که می‌توانند به اعمال حق تعیین سرنوشت خویش بپردازند، قاعده فوق کاربرد چندانی نخواهد داشت. این ماده هنگامی طراحی شد که برخی درگیریهایی مشخص ذهن تدوین کنندگان آن را مشغول داشته بود: مستعمرات وقت پرتغال در آنگولا و موزامبیک (سلطه استعمارگران)، اراضی اشغال شده توسط اسرائیل (اشغال بیگانگان)، و کنترل نامیبیا توسط آفریقای جنوبی (رژیم نژادپرست). در اصل دلیلی وجود ندارد که سایر انواع اشغال‌گری مشمول این ماده قرار نگیرد، اما همانگونه که دیدیم ممکن است در زمینه کاربرد اصطلاح «اشغال» در مورد یک وضعیت، مشکلاتی سیاسی پیش آید. برای مثال، اتحاد شوروی این نکته را نمی‌پذیرفت که دست به اشغال افغانستان زده است. احتمالاً عاقلانه‌تر آن است که برخورد‌های تحت پوشش ماده ۱/۴ پروتکل شماره ۱ را به مواردی که در همان زمان آشکارا مدنظر بوده‌اند محدود سازیم.

کنوانسیون‌های ژنو به صورت یک مجموعه کلی تنها در مورد درگیریهایی میان دو یا چند دولت یا آندسته از برخورد‌هایی که به دلایل مذکور در فوق، بین‌المللی شناخته می‌شود اعمال می‌گردد. در رابطه با جنگ‌های داخلی یا برخورد‌هایی که به یک دولت محدود است، تنها ماده سوم از هر چهار کنوانسیون کاربرد دارد. در نگاه اول تنها ماده ۳ در شیلی، السالوادور، موزامبیک، اتیوپی و فیجی قابل اعمال است. زیرا این درگیریهایی «... برخورد (های) مسلحانه فاقد خصلت بین‌المللی (است) که در قلمرو یکی از

همچنین برای نخستین بار برای حفظ جان غیرنظامیانی که ناخواسته در کشاکش جنگ گرفتار می‌آیند تدابیری می‌اندیشد. پروتکل اول به برخورد‌های مسلحانه بین‌المللی و پروتکل دوم به برخورد‌های مسلحانه غیر بین‌المللی اختصاص دارد. در مدتی که از تدوین این پروتکل‌ها می‌گذرد پروتکل اول را تنها هفتاد و سه کشور و پروتکل دوم را شصت و شش کشور تصویب نموده یا به آن ملحق شده‌اند. این کشورها بر اساس حقوق قراردادی ملزم به رعایت پروتکل‌های مذکور هستند. به علاوه، همه دولت‌ها در خصوص رعایت آن دسته از مقررات این پروتکل‌ها که نماینده حقوق عرفی بین‌الملل است، متعهدند. بدین ترتیب دولت‌ها از لزوم وجود قواعدی در جنگ آگاهند و ظاهراً خصومت ورزی را امری می‌دانند که قابل اینگونه نظم‌پذیری است. آنان این تمایل و اندیشه را با تصویب قراردادهای بین‌المللی حاوی چنین قواعدی نشان داده‌اند. دولت‌ها بر اساس تکلیف حقوقی، و قطع نظر از فایده نظامی یا سیاسی این معاهدات ملزم به رعایت آنها می‌باشند.

دومین بررسی که در مورد قابلیت کاربرد مطرح می‌شود، سنوالی حقوقی است: کنوانسیون‌ها و پروتکل‌های مورد بحث در چه موقعیت‌هایی اعمال می‌شوند و یا اعمال آنها منوط به قانونی بودن توسل به نیروهای مسلح هست یا نه؟ تفکیک «حق اعلام جنگ» از «حقوق جنگ» محتملاً بزرگترین دست‌آورد حقوق بشر دوستانه بوده است. در نگاه اول ظاهراً منطقی و عادلانه آن است که تنها طرفی که قربانی تجاوز می‌باشد باید از مزیت قواعدی که مثلاً حافظ زندانیان جنگی است برخوردار گردد و عنصر متجاوز نباید از این مزیت بهره‌مند باشد. اما ایرادات وارد بر این شیوه در خود آن نهفته است. در این استدلال چنین فرض می‌شود که یک سرباز اسیر هر چند هم که طی جنگ رفتاری صحیح و شایسته داشته باشد باز از بابت اقدام دولت خویش در زمینه توسل به نیروهای مسلح مسئول است. اما عملاً چنانچه یک طرف از مزایای این قواعد محروم گردد احتمال رعایت آنها توسط طرف دیگر وجود نخواهد داشت.

بنابراین قواعد مربوط به حقوق جنگ بدون توجه به قانونی بودن توسل به نیروی مسلح (در مورد هر دو طرف درگیری) اعمال می‌شود. بر مبنای ماده ۲ از همه کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، این کنوانسیون‌ها «... در مورد کلیه موارد جنگ اعلام شده یا هر برخورد نظامی دیگر که ممکن است بین دو یا چند طرف قرارداد بروز کند، ولو آنکه وجود حالت جنگ از سوی یکی از آنان به رسمیت شناخته نشود، اعمال می‌گردد». به علاوه، کنوانسیون‌های مورد بحث «... در باره کلیه موارد اشغال جزئی یا کلی قلمرو یکی از طرف‌های قرارداد اعمال می‌شود...». بنابراین کنوانسیون‌های ژنو یکسره در مورد جمیع برخورد‌های مسلحانه میان دو دولت حتی اگر جنگ صرفاً در قلمرو یکی از آنها وقوع یابد اعمال می‌شود. بر این اساس کنوانسیون‌های مزبور نه تنها در مورد جنگ ایران و عراق، بلکه در مورد برخورد انگلیس و آرژانتین بر سر جزایر فالکلند مالوناس که وجود حالت جنگ میان دو دولت رسماً شناخته نشد، و نیز در روابط میان هند و پاکستان طی نبرد بنگلادش برای کسب استقلال به اجرا

● اگر عملکرد هر اس انگیز در زمینه حقوق بشر بتواند مداخله سازمان ملل متحد را توجیه کند، این پرسش مطرح می شود که چرا در مورد حکومت «پولپوت» در کامبوج اقدامی صورت نگرفت؟ این نمونه نشان می دهد که نگرانی ادعائی از بابت نقض حقوق بشر در واقع پوششی است برای اقدام یا عدم اقدامی که انگیزه واقعی آن سیاسی می باشد.

● «ضرورت نظامی» و «دفاع مبتنی بر ضرورت» مفهوم واحدی نیستند. دفاع مبتنی بر ضرورت متضمن این فرض است که «حقوق» نقض شده و «ضرورت» به عنوان نوعی توجیه مستمسک قرار می گیرد. از سوی دیگر، «ضرورت نظامی» توجیه کننده نقض حقوق نیست بلکه خود یک قاعده حقوقی است.

● دگرگونی سرشت جنگ ها، نبودن رزمگاههای مشخص، رواج استفاده از رزمندگانی که ایمان و اعتقاد درستی ندارند، گرفتار شدن افراد غیرنظامی در برخوردهای امروزی، و در دسترس بودن جنگ افزارهایی با قدرت تخریبی بی سابقه، همگی بدان معناست که قواعد شرافتمندانه رفتار که روزی وجود آنها حتی در شرایط جنگی نیز مسلم پنداشته می شد، دیگر مفهوم و مناسبت خود را از دست داده است.

طرف های قرارداد رخ می دهد...». همانطور که قبلا دیدیم مداخلات خارجی خواه به صورت تامین جنگ افزار یا نیروهای مسلح می تواند یک عامل پیچیدگی آفرین باشد. در نگاه اول ماده ۳ ناظر به کلیه وضعیت هایی است که تحت پوشش ماده ۲ قرار نمی گیرد، چرا که برخوردها یا بین المللی است یا غیربین المللی. اما پروتکل دوم الحاقی به ماده ۳ عنصر جدیدی را اضافه می کند. این پروتکل در پی تغییر شرایط اعمال ماده ۳ به صورت موجود نیست بلکه می خواهد دامنه کاربرد آنرا به موارد زیر نیز گسترش دهد:

برخورد های داخلی میان نیروهای مسلح دولت و «... نیروهای مسلح مخالف یا سایر گروه های مسلح سازمان یافته ای که تحت یک فرماندهی مسئول چنان کنترلی بر بخشی از قلمرو کشور دارند که آنان را قادر به اجرای عملیات نظامی مستمر و هماهنگ و اجرای این پروتکل می سازد.» به علاوه این پروتکل «اغتشاش ها و تشنج های داخلی نظیر شورش ها، اعمال خشونت های پراکنده و جدا از هم و سایر اقدامات مشابه را به عنوان برخورد مسلحانه نمی شناسد.» بنابراین پروتکل دوم شرایط تشکیلاتی، کنترل اراضی و حداقل گسیختگی و پراکندگی را به معیارهای مربوط به قابلیت اعمال ماده ۳ کنوانسیون ها اضافه نموده است. روشن نیست که آیا آنها توانائی نیروهای مخالف به اجرای پروتکل کافی است یا این توانائی باید از طریق اجرای عملی پروتکل توسط آنان به اثبات برسد. این معیارهای جدید را یا باید به عنوان مفهوم تلویحی ماده ۳ قلمداد کرد که در این صورت برخی از درگیریها ابد در حوزه کنوانسیون های ژنو قرار نخواهد گرفت، یا اینکه باید آنها را به پروتکل دوم محدود دانست. در این حالت باره ای از درگیریهای غیربین المللی هم مشمول ماده ۳ کنوانسیونها و هم پروتکل دوم خواهد بود و بقیه آنها تحت پوشش ماده ۳ کنوانسیون ها قرار می گیرد. تفسیر دوم احتمالا منجر به حمایت بهتری از قربانیان برخوردهای مسلحانه خواهد شد.

قبل از پشت سر گذاشتن مسئله قابلیت اعمال کنوانسیونها، لازم است بررسی مختصری درباره مبنا و اساس این قابلیت انجام گیرد. آیا این کنوانسیونها بر پایه اصل مقابله به مثل به اجرا در می آید یا جنبه تعهد قراردادی یکجانبه دارد؟

اگر قابلیت اعمال کنوانسیونها منوط به عمل متقابل باشد، نقض آنها توسط یکی از طرف ها به طرف دیگر این حق را می دهد که اجرای قرارداد را به حالت تعلیق در آورد. به طور مثال پروتکل ۱۹۲۵ ژنو در باب منع کاربرد گاز، از لحاظ

عبارتی بر اصل معامله متقابل استوار نیست اما بسیاری از دولتها این شرط را قید نموده اند که بهتر است پروتکل مزبور به عنوان یک موافقت نامه «عدم استفاده اولیه» تلقی گردد. ممنوعیت عملیات انتقامی نیروهای متحارب علیه گروه های مورد حمایت مذکور در کنوانسیون های ژنو، قویا دلالت بر آن دارد که این کنوانسیون ها مبتنی بر اصل معامله متقابل نیست. منجر ویژه سازمان ملل در مورد افغانستان نیز اظهار نموده است که ماده ۳ کنوانسیون ها بر اساس عمل متقابل استوار نمی باشد. همانگونه که در بالا دیدیم، ممکن است چنین استدلال شود که پروتکل دوم تنها در جایی کاربرد دارد که نیروهای مسلح مخالف، به نوعی، قصد خود را به اجرای این پروتکل ابراز نموده باشند. چنانچه این شرط را بپذیریم، نقض کنوانسیونها بوسیله یک طرف ظاهرا این حق را به طرف مقابل نمی دهد که اجرای آنها را در برخوردهای بین المللی یا غیربین المللی معوق گذارد.

تمايز میان برخوردهای بین المللی و غیر بین المللی

همانگونه که در بالا دیدیم، میان برخوردهای بین المللی و داخلی یک فرق اساسی وجود دارد. مجموعه کنوانسیون های ژنو و پروتکل شماره یک، دو صورت تصویب یا چنانچه جزو حقوق بین الملل عرفی قلمداد گردد، در مورد برخوردهای نوع اول اعمال می شود. از طرف دیگر نوع دوم برخوردها، به شرط تصویب، تنها تابع چارچوب ناقص ماده ۳ و در برخی موارد تابع پروتکل شماره ۲ خواهد بود. در این شرایط لازم است اولاً بررسی شود که چرا نتیجه دسته بندی برخوردها تا این حد اهمیت دارد و ثانیاً برخی از درگیریها را که انجام تقسیم بندی در مورد آنها منجر به بروز مشکل شده است مورد ملاحظه قرار دهیم. کنوانسیون های ژنو و پروتکل شماره یک مشخص می سازد که چه کسی سزاوار برخورداری از موقعیت حقوقی یک رزمنده است. رزمنده ای که شایسته این موقعیت باشد، نه تنها در صورت اسارت حق بهره مند شدن از موقعیت حقوقی یک زندانی جنگی را دارد، بلکه صرفاً بدلیل این واقعیت که جنگیده است نمی توان وی را مورد بیگردد قانونی قرار داد. در غیر این صورت محتماً با وی به عنوان جنایتکاری رفتار خواهد شد که از سر خیانت سلاح به دست گرفته است. همین اسناد حمایتی را که باید از تجهیزات و پرسنل پزشکی و همچنین از بیماران و مجروحین به عمل آید با تفصیل بسیار مشخص نموده است. نحوه رفتار با زندانیان جنگی در سومین کنوانسیون بیان گردیده است. پروتکل شماره یک موازنه ای را که باید بین حمله به اهداف نظامی و حفاظت از جان غیرنظامیان حاصل شود، برقرار می سازد. تمامی این قواعد متضمن تعهدات مثبت و نیز منفی برای طرف های درگیر است. به عبارت دیگر آنها ملزم به انجام اقدامات معین و پرهیز از برخی کارها هستند.

ماده ۳ کنوانسیونها و پروتکل شماره ۲ خصالت منفی تری دارد. ماده ۳ اساساً به مسئله غیرنظامیان و افراد خارج از دایره جنگ می پردازد. به عبارت دیگر، در باطن امر برای نحوه رفتار با رزمندگان در برخوردهای داخلی هیچ حدی وجود ندارد. این برخوردها دقیقاً همان موقعیت هایی هستند که در آنها رزمندگان به احتمال قوی به عنوان جنایتکارانی معمولی که بطور غیر قانونی علیه دولت خویش سلاح به دست گرفته اند قلمداد میگردند. هدف پروتکل شماره ۲ آنست که شیوه اعمال دشمنی و نوع رفتار با رزمندگان اسیر را به نحوی ایجابی تحت ضابطه قرار دهد. اما باید به خاطر داشت که تنها تعداد کمی از دولت ها این پروتکل را تصویب کرده اند.

با توجه به دامنه حمایتی که به وسیله این دو رژیم حقوقی ارائه میگردد آگاهی از نحوه دسته بندی برخوردها برای افراد درگیر در منازعه و حتی قربانیان بیگناه آن اهمیت حیاتی دارد. دسته بندی یک درگیری تحت عنوان بین المللی یا غیر بین المللی در بسیاری موارد دشواری خاصی پیش نمی آورد. مشکل هنگامی با شدت تمام بروز می کند که نیروهای مسلح دولت «الف» به حمایت از نیروهای دولت «ب» در برخوردی در داخل خاک این کشور شرکت می کنند. چنانچه نیروهای دولت «الف» به پشتیبانی از «شورشیان» مداخله نمایند (نظیر کمک رسانی دولت هند به بنگلادش در جریان مبارزه برای جدائی از پاکستان) این امر احتمالاً به عنوان درگیری دولت های «الف» و «ب» شناخته می شود و لذا مشمول مقررات ماده ۲ از کنوانسیونها قرار می گیرد. اما در جایی که نیروهای خارجی به یاری دولت شتافته باشند، به دشواری می توان گفت که منازعه میان دولت «الف» و دولت «ب» جریان دارد. چنین وضعیتی در رابطه با مداخلات کوبا در آنگولا، اتحاد شوروی در افغانستان، و ویتنام در کامبوج پیش آمده است. قطع نظر از مداخله خارجی، این برخوردها جنبه داخلی دارد.

در اینجا سه رابطه را باید در نظر گرفت. اگر عجیب می نماید که رابطه میان نیروهای دولت افغانستان و مجاهدین مشمول ضوابط ناظر به برخوردهای



فریبان غیرنظامی حملات نیروهای عراقی - دبستانی در بروجرد

آرزاتین در «جنگ کثیف» داخلی سابقه وحشتناکی از سوء رفتار داشته‌اند ولی در درگیری جزایر فالکلند - مالونیا بطور کلی درست و مطابق قوانین عمل کردند. مشکلات، معمولاً در زمینه رفتار آنان با جمعیت غیر نظامی بروز می‌کند. مسئله شناسایی موقعیت حقوقی رزمندگان در قسمت سوم از همین بخش مورد بررسی قرار خواهد گرفت احتمالاً عدم شناسایی چنین شان و موقعیتی برای نیروهای غیر دولتی و نیز بی‌اعتنایی مکرر خود نیروهای غیر دولتی به این قواعد، بزرگترین عامل در نقض قواعد ناظر به نحوه رفتار با رزمندگان است. به طور مثال در مورد درگیری افغانستان شواهدی دال بر استفاده غیر قانونی از مین، کاربرد سلاح‌های غیر مجاز، اعدام صحرایی و شکنجه جنگجویانی که مورد سوء ظن بوده‌اند موجود است. نمونه‌ای از نقض حقوق بشر دوستانه که بخاطر آن، جنگ ایران و عراق سالها در خاطره‌ها خواهد ماند، استفاده محرز نیروهای عراقی از گازهای سمی است. طبق دلایلی که در ادامه بحث خواهد آمد مسئله فوق به عنوان يك نمونه بسیار جدی از نقض حقوق بشر دوستانه تلقی می‌گردد.

شواهد حاکی از بدتر شدن روند احترام به حقوق بشر دوستانه در دهه ۱۹۸۰، تنها شامل يك مورد استثنائی است: جنگ شگفت انگیز جنوب اقیانوس اطلس (بین آرژانتین و انگلستان) با میزانی غیر معمول از رعایت قواعد حقوقی صورت گرفت. بالاتر از این، طرف‌های درگیر بطور مثبت با کمیته بین‌المللی طلیب سرخ و در برخی از زمینه‌ها با یکدیگر به همکاری پرداختند. حقوق مربوط به جنگ در دریا از سال ۱۹۴۹ به بعد اصلاح و تکمیل نشده بود. هنگام انجام مذاکراتی که منجر به انعقاد پروتکل‌ها گردید، در باطن امر هیچ تجربه عملی از نحوه اجرای دومین کنوانسیون ژنو وجود نداشت. تحولات تکنولوژیک بر حقوق پیشی گرفته و شکاف میان آندو آشکار گردیده بود. به طور مثال، چگونه می‌بایست از کشتی‌های بیمارستانی در برابر موشک‌هایی که نسبت به گرما حساس است و پیش از آنکه ناخدا اندیشه‌ای درباره موقعیت حقوقی کشتی مورد حمله داشته باشد شلیک می‌شود، حمایت کرد؟ در جنگ جنوب اقیانوس اطلس، طرف‌های درگیر از طریق ایجاد مناطق

بین‌المللی قرار گیرد، اعمال قواعد حاکم بر برخوردهای داخلی در مورد رابطه نیروهای شوروی با مجاهدین و جمعیت غیرنظامی نیز به همان اندازه شگفت انگیز خواهد بود. اگر نیروهای شوروی ملزم به اجرای کامل کنوانسیون‌های ژنو و نیروهای دولتی افغانستان تنها مکلف به رعایت ماده ۳ بودند، انجام عملیات مشترک دشواری می‌شد. در این موارد نمی‌توان رویه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ را راهنما قرار داد زیرا این کمیته بدلیل بشردوستانه ناچار از اتخاذ راه حلی عملی و مصلحت‌جویانه بوده است. از آنجا که طرف‌های درگیر نمی‌توانند قابل اعمال بودن ماده ۳ را به عنوان «حداقل» انکار نمایند، لذا کمیته بین‌المللی صلیب سرخ بدون پرداختن به این مسئله که آیا کنوانسیون‌ها باید به طور کامل اجرا شود یا نه، به ماده مزبور متمسک می‌شود. کار کمیته بین‌المللی صلیب سرخ برای تامین همین حداقل حمایت مذکور در ماده ۳ نیز به حد کافی دشوار است. پس این موضوع که روابط مختلف موجود در یک درگیری مشمول کدام رژیم حقوقی خواهد بود باید به عهده جامعه بین‌المللی گذاشته شود. این مسئله هم مبرم است و هم از جهت عملی حائز اهمیت بسیار.

اصول بنیادین حقوق بشردوستانه

مقررات کنوانسیون‌ها و پروتکل‌های ژنو چگونگی اعمال سه اصل اساسی را به تفصیل بیان می‌کند.

نخستین اصل که در مورد روابط بین خود رزمندگان اعمال می‌شود چنین مقرر می‌دارد: «حق متخاصمین در زمینه اتخاذ وسایل برای صدمه زدن به دشمن نامحدود نیست.» اصل دوم در قالب مفهوم «رعایت تناسب»، مربوط به شیوه اعمال دشمنی است. بند (ب) از ماده ۵۷/۲ پروتکل شماره یک نمونه‌ای از تجلی این اصل است: «چنانچه معلوم شود که... حمله احتمالاً منجر به مرگ تصادفی غیر نظامیان، صدمه دیدن آنان، وارد شدن خسارت به اهداف غیر نظامی، یا تلفیقی از این موارد خواهد شد که به نسبت ثمرات نظامی مستقیم و عینی پیش‌بینی شده بیش از اندازه است، حمله مزبور باید منتهی شده یا به تعویق افتد. سومین اصل به اصل «تمایز» یا «مصونیت غیر جنگجویان» معروف است. مصداق این اصل را می‌توان در ماده ۴۸ پروتکل شماره یک یافت که به عنوان قاعده مینا نامیده می‌شود: «به منظور تضمین حرمت جمعیت غیر نظامی و اهداف غیر نظامی و حمایت از آنان، طرف‌های دیگری باید میان غیر نظامیان و نظامیان و نیز میان اهداف غیر نظامی و نظامی فرق قائل شده و بر این اساس عملیات خویش را صرفاً متوجه اهداف نظامی سازند.

می‌توان گفت که اصل چهارمی نیز در حال ظهور است، اصلی که مکمل اصول قبلی نیست بلکه آنها را تقویت می‌کند. اصل چهارم از حوزه متفاوتی از حقوق ناشی می‌شود که در آن لازم نیست میان نظامیان و غیر نظامیان فرق گذاشته شود. بر اساس قوانین بین‌المللی مربوط به حقوق بشر هیچکس حتی در جنگ نباید مورد شکنجه یا کشتار خودسرانه قرار گیرد. این اصول به ترتیب در زیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱- محدودیت راه‌های صدمه زدن به دشمن

رزمندگان حق کشتن جنگجویان نیروهای مخالف را دارند ولی بر اساس این اصل نباید باعث «... آسیب بیش از اندازه یا رنج و عذاب غیر ضروری» گردند. به محض آنکه دشمن سلاح را به زمین گذاشت، حق کشتن او از میان می‌رود و تعهد طرف غالب در زمینه مراقبت از وی به عنوان یک زندانی جنگی آغاز می‌گردد. این اصول کاربرد جنگ افزارهای غیر قانونی نظیر گاز و گلوله‌های انفجاری را حتی در میدان جنگ و نیز استفاده نامشروع از جنگ افزارهای قانونی نظیر ایجاد میدان‌های مخفی مین یا بکار گرفتن سرنیزه برای دریدن شکم دشمن را ممنوع می‌سازد. ممنوع شناخته شدن سکنجه و کشتار خودسرانه در قوانین مربوط به حقوق بشر، ضوابط فوق را تأیید می‌کند. از طرف دیگر، نیروهای مسلح بهیچوجه نباید بر اساس بی‌آمدهای محتمل رعایت قوانین بوسیله طرف مقابل، بیمان شکنی نمایند. منطقی که در پشت ممنوعیت بیمان شکنی وجود دارد در ماده ۳۷ پروتکل شماره یک تشریح گردیده است: «بیمان شکنی مرکب از اقداماتی است که موجب جلب اعتماد دشمن میشود و این باور را در او ایجاد می‌کند که بر اساس حقوق بین‌المللی قابل کاربرد در برخوردهای مسلحانه مستحق حمایت یا موظف به پشتیبانی از طرف مقابل است، در حالی که قصد اصلی خیانت کردن به این اعتماد باشد». نمونه‌ای از این سوء استفاده، بکار بردن پرچم سفید تسلیم بعنوان یک حيله است.

به علاوه باید به خاطر داشت که در بسیاری از برخوردهای داخلی رفتار قوای مسلح در برابر نیروهایی که آنها را «چریک» قلمداد می‌کنند، با نحوه جنگیدنشان در مقابل یک ارتش شناخته شده تفاوت دارد. نیروهای مسلح

مشخصی که مصون از حمله شناخته می‌شد و مخصوص کشتی‌های بیمارستانی یا قایق‌های منتقل‌کننده مجروحین بود، با یکدیگر همکاری کردند. این گونه برخورد نمایندگی چیزی بیش از احترام به قوانین است. این امر نمایانگر تمایل به ایجاد قواعد جدید و اعتماد لازم برای اجرای آنهاست. شاید بدبینان چنین القا کنند که هر دو طرف درگیری نیاز داشته‌اند تا در جنگ بر سر افکار عمومی جهانی بی‌روز گردند و این نیاز، همکاری با کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و رعایت قواعد حقوقی را ایجاب می‌کرده است. جواب آنست که بپرسیم چرا در اغلب موارد افکار عمومی بین‌المللی را نمی‌توان اینگونه بسیج کرد و به عاملی تبدیل نمود که طرف‌های درگیر نتوانند آنرا نادیده بگیرند. چنین به نظر می‌رسد که وجود رزمگاه بسیار مشخص و تعداد نسبتاً اندک افراد غیر نظامی، متابعت از قواعد حقوقی را در جنگ جزایر فالکلند آسان‌تر ساخته باشد. همچنین احتمالاً این واقعیت که بقای ملی هیچیک از طرفین در معرض خطر قرار نگرفته بود در احترامی که نسبت به قوانین ابراز شده موثر بوده است. با این وجود طرفین درگیری «بر سر مسائل واقعی» می‌جنگیدند. آنان ناچار از اجرای قواعدی بودند که تجربه عملی ناچیزی در مورد آن داشتند و این امر بخصوص در رابطه با نیروهای زمینی آرژانتین که عمدتاً متشکل از افراد وظیفه است صدق می‌کرد. البته اشتباهات و مواردی از نقض قواعد حقوقی وجود داشت. با این وجود درگیری جزایر فالکلند - مالویناس به راستی نشان می‌دهد که پیروی چشمگیر از حقوق بشر دوستانه، به شرط وجود اراده سیاسی و نظامی امکان‌پذیر است.

۲. اصل رعایت تناسب

اصل رعایت تناسب، مانند اصلی که در بالا به آن اشاره شد، به مثابه عاملی محدودکننده در زمینه نحوه اعمال دشمنی عمل می‌کند. این اصل معمولاً از جهت حضور افراد غیر نظامی مورد توجه می‌باشد. باید تصدیق کرد که تبعیت از این اصل ممکن است متضمن تحمل صدمات نظامی بیشتر به منظور حمایت از غیر نظامیان باشد. به طور مثال اگر قوای مسلح قصد حمله به نیروهایی را داشته باشند که در دامنه کوهی نزدیک یک روستا سنگر گرفته‌اند، از نظر نظامی دو راه در برابر فرمانده عملیات قرار دارد. ممکن است در حمله به مواضع دشمن از بمباران هوایی استفاده کند و سپس برای انجام عملیات «پاکسازی منطقه از وجود دشمن» مبادرت به اعزام نیروهای زمینی نماید. در این حالت، احتمالاً صدمات نظامی اندک است ولی خطر ورود لطمات شدید به غیر نظامیان زیاد خواهد بود. راه حل دوم، انجام عملیات توسط نیروهای زمینی، محاصره دشمن و سپس حمله به مواضع اوست. در این صورت گرچه صدمات نظامی بسیار بیشتر است ولی خطری که متوجه جمعیت غیر نظامی می‌گردد بسیار کمتر خواهد بود. فرمانده عملیات برای رعایت حقوق بین‌الملل موظف است راه حل دوم را انتخاب کند. اما شواهد حاکیست که از زیر پا گذاشتن این اصل بیش از رعایت آن استقبال می‌شود. به طور معمول نیروهای مسلح چنین فرض می‌کنند که جمعیت غیر نظامی، بویژه در برخورد های داخلی، پشتیبان نیروهای مخالف دولت است. در واقع نیز برخی از گروه‌های چریک شهری از درون جمعیت غیر نظامی دست به اقدام می‌زنند و امیدوارند که پس از عملیات نظامی بتوانند خود را در داخل این جمعیت ناپدید سازند. چنانچه هر دو طرف درگیری مایل به رعایت حقوق بشر دوستانه باشند باید برای محفوظ نگه داشتن غیر نظامیان عملیات را در خارج از مراکز جمعیت متمرکز سازند. گزارش‌های روزنامه‌ای درباره عملیات نظامی، معمولاً از جهت مسائل مورد علاقه متخصصان حقوق بشر دوستانه و ویژگی چندانی ندارد. شواهد زیاد درباره جنگ افغانستان و استفاده نیروهای اسرائیلی از گاز اشک‌آور در محیط‌های نامناسب، تنها دو نمونه‌ای است که این اعتقاد را قوت می‌بخشد که برای محفوظ نگه داشتن جمعیت غیر نظامی تلاش چندان چشمگیری بعمل نمی‌آید.

اصل «رعایت تناسب» در مورد نحوه انجام عملیات در محیط‌های صرفاً نظامی نیز کاربرد دارد. بمباران پایگاه‌هایی در آرژانتین که محل برخاستن هواپیماهای مجهز به موشکهای اکروزه بود و باهدف کاهش صدمات نظامی بالقوه صورت گرفت، هر اندازه از دید انگلستان اقدامی موجه بوده باشد ولی به عنوان نوعی تشدید درگیری و اقدامی نامتناسب محسوب شده است. شورای امنیت مسئله قانونی بودن عمل غرق کردن ناو بلگرانو BELGRANO را دقیقاً بر همین اساس مورد بحث قرارداد.

۳. اصل تمیز دادن

اصل تمیز دادن یا مصونیت غیر نظامیان ایجاب می‌کند که عملیات به

● نمونه‌ای بسیار جدی از نقض حقوق بشر دوستانه، که بخاطر آن جنگ ایران و عراق سالهای بسیار در خاطره‌ها خواهد ماند، استفاده محرز نیروهای عراقی از گازهای سمی است.

● بر اساس کنوانسیون‌های ژنو، کشتار خودسرانه، شکنجه و رفتارهای بیرحمانه، موهن و خفت‌آور با کلیه افرادی که نقش فعالی در جنگ نداشته‌اند، از جمله سربازانی که سلاح را بر زمین نهاده‌اند، ممنوع است.

افراد و اهداف نظامی محدود شود و برعکس، غیر نظامیان، اهداف غیر نظامی و مواد ضروری برای بقای آنها نظیر غلات، مصونیت داشته باشد. مفهوم این امر آنست که می‌توان اهداف نظامی را از غیر نظامی تمیز داد. در زمینه‌های متعدد به طبیعت غالباً نامنظم جنگ‌های جدید اشاره شده است. جنگ چریکی نه تنها معرف نوعی جنگ بلکه نوعی خاصی از جنگجو است. ممکن است مناطق جنگی آشکارا مشخص نشده باشد. حتی در صورتیکه رزمندگان سعی در انجام عملیات در نواحی دور از شهرها و روستاها داشته باشند ممکن است شب‌ها به این نواحی بازگردند. آنان به کمک‌های جمعیت غیر نظامی چه حاصل ترس باشد یا ناشی از حمایت واقعی، وابسته‌اند بنابراین، حقوق چگونه کسانی را که جنگجوی مشروع تلقی می‌شوند مشخص می‌سازد؟ بسیاری از مسائل که حائز اهمیت عملی چشمگیری است، به پاسخ این سوال بستگی پیدا می‌کند. رزمندگان را شاید بتوان کشت ولی نمی‌توان آنان را به صرف جنگیدن مورد آزار قرارداد. از طرف دیگر جنگجویان نامنظم احتمالاً به عنوان جنایتکار معمولی محاکمه و محکوم خواهند شد. اگر سربازان را کشته باشند آنها مسلمان قتل و در برخی موارد خیانت است. این کارها در بسیاری از محاکمات جرم اصلی را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر آنانکه جنگجو نیستند، غیر نظامی تلقی می‌شوند و نباید هدف حمله قرار گیرند. بر اساس پروتکل شماره یک، برای حمایت از آنان برخی اقدامات اجباری باید صورت گیرد.

ماده نخست از ضمیمه چهارمین کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه چنین مقرر می‌داشت که نه تنها ارتشها بلکه میلیشیا و نیروهای داوطلب نیز به چهار شرط، مشمول حقوق و تکالیف جنگ قرار می‌گیرند. آنان باید (... بوسیله شخصی رهبری شوند که مسئولیت زبردستان را به عهده داشته باشد... دارای علامت ثابت، بارز و قابل تشخیص از دور باشند... سلاحشان را بطور آشکار حمل کنند... و عملیات خود را هماهنگ با عرف و حقوق جنگ به اجرا در آورند.) این شرایط، از جمله در جریان جنگ جهانی دوم، برای نیروی مقاومت فرانسه و پارتیزان‌های یوگسلاو و دشواریهایی را پیش آورد. از آن زمان به بعد برخوردها عموماً شامل نیروهای کاملاً غیر منظم بوده است. محروم نمودن خود بخود چنین گروه‌هایی از موقعیت حقوقی نظامیان، نه تنها احتمال متقاعد ساختن آنها به رعایت اصول حقوق بشر دوستانه را کاهش می‌داد بلکه کل جمعیت غیر نظامی را با خطر بزرگتری مواجه می‌ساخت. از طرف دیگر، اعطای شأن حقوقی جنگجو به هر کس که می‌جنگد بدان معنی است که نیروهای مسلح قادر به تشخیص دشمن نخواهد بود. در این صورت آنان چنین خواهند پنداشت که همه، حتی زنان و کودکان، دشمن آنها بوده و لذا هدف مشروعی برای حمله می‌باشند. پروتکل شماره یک با تکرار نخستین شرط مندرج در کنوانسیون لاهه و برهیز از ذکر دومین و سومین شرط، به این مسئله پرداخته و چهارمین شرط نیز بطور تلویحی ابقا گردیده است. طرف‌های (بذیرنده پروتکل) اذعان دارند (... که در برخوردهای مسلحانه موقعیت‌هایی وجود دارد که به واسطه سرشت دشمنی، یک جنگجوی مسلح نمی‌تواند... خود را (از جمعیت غیر نظامی)... متمایز سازد (ولی)... در این قبیل موارد اگر (الف) در جریان هر درگیری نظامی و (ب) در مدت قابل رویت بودنش توسط دشمن حین آرایش‌های نظامی پیش از حمله‌ای که در آن شرکت دارد سلاح خویش را بطور آشکار حمل نماید وضعیت حقوقی یک جنگجو را حفظ خواهد کرد.)

از جمله عوامل مهمی که مانع تصویب پروتکل شماره یک از سوی دولتها می‌گردد، نگرانی آنها از بابت تعریف جنگجو است. لازم به یادآوری است که در برخوردهای داخلی برای آنکه پروتکل شماره دو قابل اعمال باشد نیروهای مخالف باید تحت نظارت فرماندهی مسئول بوده و «...بربخشی از قلمرو (دولت)



مباران شیمیایی حلبچه: منفورترین جنایت جنگی

افراد در یک درگیری مسلحانه به این امر بستگی پیدا می کند که آنان نظامی یا غیرنظامی شناخته شوند.

اجرای حقوق بشردوستانه

دولتها با تصویب قراردادها، وظایف حقوقی تشریح شده در مقاله حاضر را پذیرفته اند. شاید عده ای تصور کنند که پذیرش و تصویب یک قرارداد خودبخود منجر به رعایت آن نیز خواهد گردید. اما آشکار است که چنین نیست. قراردادها را شرایط اجرای خود را از طریق اعلام مشخصات و نحوه تعقیب و محاکمه کسانی که متهم به نقض فاحش قواعد مورد نظر هستند، تعیین می کنند.

هر چند دستور افراد بالادست رافع مسوولیت نیست، لکن چنین به نظر می رسد که برای تخفیف جرم می توان بدن متوسل شد. اجرای قواعد بین المللی از طریق قوانین نظامی، به تمایل سیاسی دولت ها بستگی دارد. حتی در موارد نادری که این تمایل وجود دارد، باز ممکن است دشواریهایی پیش بیاید. حکومت (غیرنظامی) آرژانتین در تلاش برای به محاکمه کشیدن موارد شکنجه و نقض حقوق بشر ناچار از قبول سازش های عمده ای شده است. حتی در صورت انجام بیکرد قانونی، کیفرهای تعیین شده احتمالاً ناچیز و مجازات های اجرا شده ناچیزتر از آن است. گزارشهای محرمانه کمیته

بقیه در صفحه ۶۵

چنان کنترلی داشته باشند که آنان را قادر به انجام عملیات نظامی هماهنگ و مستمر و نیز اجرای این پروتکل سازد. آنان باید تمایل خویش را به متابعت از مقتضیات حقوق بشر دوستانه به اثبات برسانند. به استثنای اتیوپی که در آن ظاهرآ جنگ بانبروهای مخالف شکل منظم دارد، و درگیری های میان ایران و عراق، انگلستان و آرژانتین، و چاد و لیبی، چنین به نظر می رسد که تقریباً در کلیه برخوردهای جهان سوم موقعیت حقوقی رزمندگان امری مشکل آفرین باشد. در بسیاری از منازعات که تحت پوشش پروتکل شماره ۲ یا صرفاً تحت پوشش ماده ۳ کنوانسیونها قرار می گیرد. ظاهراً خود نیروهای ضددولتی از مقررات حقوق بشر دوستانه متابعت نمی نمایند.

این تنها یک روی سکه است. «اصل «تمیز دادن» مستلزم حفظ افراد غیر نظامی در برابر حملات مستقیم نیز هست. در موارد بسیار زیاد خبر حمله به هدف هائی را می شنویم که بی چون و چرا اهدافی غیر نظامی است. این امر هنگامی که شخص ملاحظه کند که حملات مورد بحث دارای هیچگونه نفع نظامی نمی باشد، تکان دهنده تر خواهد بود. اصل «تمیز دادن» بیش از آنکه متضمن تدابیر مثبتی در جهت حفاظت از اهداف غیرنظامی باشد در بردارنده تکلیفی سلبی مبنی بر عدم حمله به این قبیل اهداف است. اما تقریباً در مورد کلیه مناقشات حتی درگیریهایی که نیروهای مسلح بسیار تحصیل کرده و تعلیم دیده در آنها شرکت دارند گزارشاتی از قتل عام غیر نظامیان به دست می رسد. این واقعیت مسائلی را در خصوص اجرای حقوق بشر دوستانه مطرح می سازد که در ادامه مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت. در اینجا نه به بحث درباره صدمات تصادفی وارد بر غیر نظامیان که از حملات نظامی ناشی می شود می پردازیم و نه بمباران های نامتناسب و غیر مجاز هوایی که منجر به تلفات غیرنظامی می گردد، بلکه صحبت از کشتار عمومی افرادی است که غیرنظامی شناخته می شوند.

به طور مثال گزارشهایی وجود دارد که در نبرد افغانستان کودکان را به دلیل عدم تمکن مالی پدر بزرگها و مادر بزرگهایشان در جلوچشمان آنها به قتل رسانده اند. همچنین گزارش می شود که زنان و افراد سالخورده را جمع کرده و زنده زنده سوزانده اند. مخبر ویژه سازمان ملل، خود شاهد انجام حمله ای هوایی علیه یک ستون از آوارگان بوده است. این اعمال شرارت آمیز در جهت هیچ هدف نظامی قابل تصویری انجام نمی شود. اگر منظور مرعوب ساختن جمعیت غیرنظامی و به تسلیم کشاندن آنهاست، تجربیات مربوط به جنگ جهانی دوم مثل بمباران «روتردام» نشان می دهد که این شیوه نبرد غیرمؤثر است. در واقع، این اقدامات ممکن است اراده مقاومت را در مردم راسخ تر و برقراری صلح را دشوارتر سازد. بدین ترتیب کشتار جمعی عملاً از لحاظ نظامی می تواند زیان بار باشد. در برخوردهای داخلی، نیروهای مسلح و شبه نظامی تعدادی از دولتهای امریکای لاتین در زمینه شکنجه، کشتار خودسرانه غیرنظامیان و «ناپدید ساختن» افراد شهرت دارند و همه این اعمال در جهت نقض ماده ۳ کنوانسیون های ژنو و قوانین مربوط به حقوق بشر است. بطور خلاصه، یکی از حوزه های حقوق بشردوستانه که بی تردید بیش از همه باید مورد احترام قرار گیرد، در عمل سرچشمه بارزترین موارد نقض این حقوق می باشد.

۴- قوانین مربوط به حقوق بشر که در برخوردهای مسلحانه کاربرد دارد.

معاهدات بین المللی در زمینه حقوق بشر، حقوق معینی را برمی شمارد که نادیده گرفتن آنها حتی در زمان جنگ ممکن نیست. به عبارتی دولت ها متعهد می شوند که هرگز دست به شکنجه یا کشتار خودسرانه نزنند. بهره مندی از این حقوق منوط به موقعیت غیرنظامی یا نظامی نیست بلکه به شان و کرامت فرد به عنوان یک موجود بشری مربوط می شود. این دو حق خاص که در قراردادها برشمرده شده اساساً هم بر مبنای کل کنوانسیون های ژنو و پروتکل شماره یک، و هم بر مبنای ماده ۳ کنوانسیونهای مذکور درباره برخوردهای غیر بین المللی مورد حمایت می باشد. فایده کار در اینست که قوانین بین المللی حقوق بشر ارائه کننده نوعی مکانیسم اجرایی می باشد. قالب و میزان تأثیر این مکانیسم در اسناد مختلف متفاوت است.

شایان ذکر است که دولتها از بابت رفتار نیروهای مسلح خویش حتی اگر سرگرم عملیات در آن سوی مرزهای کشور نیز باشند مسئول به حساب می آیند. برای تأمین محکومیت اقدامات ناقض قوانین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه شاید بتوان از مکانیسم اجرایی حقوق بشر استفاده کرد.

اثر مشترک این دو مجموعه از قواعد چنان است که انجام برخی کارها را در مورد هر کس و در هر زمان ممنوع می سازد ولی در مرحله بعد، حدود رفتار با

پیروزی در پرتو قانون...

بقیه از صفحه ۱۵

بین المللی صلیب سرخ خطاب به دولت‌ها شاید سودمند افتد ولی این امر تنها در جایی مصداق می‌یابد که تمایل سیاسی به اجرای توصیه‌های این کمیته وجود داشته باشد. کمیته بین المللی صلیب سرخ، در این دهسال آخر، احتمالا بیش از همه سالهای فعالیت خود در گذشته، ناگزیر از توسل به هشدارهای آشکار بوده است. کمیته مزبور در موارد متعدد هم طرف‌های درگیر را مورد خطاب قرار داده و هم از سایر دولتهای عضو کنوانسیون‌های ژنو خواسته است تا طرف‌های متخاصم را تحت فشار قرار دهند.

یکی از ناراحت‌کننده‌ترین حوادث در جنگ ایران و عراق رخ داده است. در بسیاری از درگیریها ضوابط گوناگون مربوط به حقوق بشردوستانه نقض گردیده ولی عملا از يك قاعده به خوبی پیروی شده است. در جنگ‌های ویتنام و افغانستان ادعاهایی مبنی بر استفاده از سلاح‌های شیمیایی وجود داشت ولی ظاهراً منع استفاده از گازهای سمی رعایت می‌شد. در جنگ جهانی دوم، هم دول محور و هم متفقین به گازهای سمی دسترسی داشتند ولی هیچ‌یک از آن استفاده نکردند. بنابراین نقض این قاعده در جنگ ایران و عراق مسئله‌ای کاملاً جدی است. این عمل ممکن است دولت‌های دیگری را که تا این زمان حاضر به پذیرش خطر استفاده از اینگونه سلاح‌ها نبوده‌اند، وسوسه کند. برای سازمان ملل کافی نیست که صرفاً درباره کاربرد گاز در جنگ ایران و عراق گزارشاتی تهیه کند. دولت‌ها باید در جهت تضمین عدم نقض مجدد قاعده مورد بحث دست به اقدامات مؤثر بزنند.

چشم‌انداز روشن در زمینه اجرای مؤثر حقوق بشردوستانه، در گرو ایجاد تمایل سیاسی به پیروی از آن است. این امر مستلزم بسیج افکار عمومی در سطح جهان می‌باشد. طرف‌های هر درگیری باید بدانند که سایر دولت‌ها به واسطه فشار گروههای داخلی فعال در زمینه حقوق بشر، از آنها خواهند خواست تا در مورد شیوه‌ای که برای اعمال دشمنی در پیش گرفته‌اند، پاسخگو باشند.

نتیجه‌گیری

از تجزیه و تحلیلی که در مورد قواعد حقوقی و اجرای عملی آنها صورت گرفت امکان ایجاد يك چارچوب نظری در مورد سرشت و کار ویژه قواعد مختلف به وجود می‌آید. این چارچوب می‌تواند نقشی پیش‌بینی‌کننده داشته و نیز به درک و شناخت خود قواعد کمک نماید. قواعد حقوق بشردوستانه آشکارا منعکس‌کننده نوعی توازن میان چیزی که شوارزنبرگر Schwarzenberger آنرا «معیارهای تمدن» می‌نامد، و «ضروریات جنگ» است. این حالت طیف گسترده‌ای از موقعیت‌ها را ایجاد می‌کند.

نموده‌اند چرا که اینگونه اعمال در خدمت هدفی نظامی نیست و ممنوعیت آن برای حفظ هرگونه مفهومی از رفتار متمدن ضروری است. با پیشروی اندکی در این طیف به حالتی می‌رسیم که يك اقدام خاص گرچه باعث پیشبرد منافع نظامی می‌گردد ولی اولویت به ملاحظات بشردوستانه (نظیر نحوه رفتار با جنگجویان) داده می‌شود. منع استفاده از گاز مندرج در پروتکل ۱۹۲۵ ژنو از جمله قواعدی است که در این مقوله می‌گنجد. این، نوعی مصالحه و سازش‌کاری نیست بلکه نمودار تصمیمی در جهت گسترش و تقویت ملاحظات بشردوستانه است. مقوله بعدی مصالحه‌ای است واقعی میان معیارهای تمدن و ضرورت نظامی. «شوارزنبرگر» اعلامیه ۱۸۶۸ سن‌پترزبورگ دایر بر منع استفاده از در يك سر این طیف، بین اصول مختلف هیچ برخوردی وجود ندارد زیرا عمل مورد بحث در راستای هیچ هدف نظامی نیست. بطور مثال، دولت‌ها تمایل خود را به پذیرش ممنوعیت بی‌قید و شرط تجاوز به عنف و چپاول ابراز پرتابه‌های انفجاری یا قابل اشتعال با وزن کمتر از ۴۰۰ گرم را به عنوان نمونه ذکر می‌کند. درحالیکه پرتابه‌های بیش از ۴۰۰ گرم به احتمال زیاد ضمن کشتن یا معلول ساختن بیشترین تعداد ممکن از نیروهای دشمن می‌توانست به هدف اصابت کند. استفاده از پرتابه‌هایی با وزن کمتر از ۴۰۰ گرم به مجروح شدن خیل عظیم سربازان می‌انجامید بدون آنکه متضمن فایده نظامی چندانی باشد. بنابراین دولتهای امضاءکننده این اعلامیه تصمیم گرفتند که «ضروریات جنگ باید تابع مقتضیات بشردوستانه قرار گیرد». منع کاربرد گلوله‌های انفجاری بموجب اعلامیه شماره ۳ لاهه مورخ ۱۸۹۹ می‌تواند يك نمونه دیگر باشد. چهارمین دسته از قواعد در واقع بیان‌کننده حاکمیت افسار

گسیخته زور است، هرچند دولت‌ها احتمالا سعی در دگرگون جلوه دادن این واقعیت دارند. در عمل، ضرورت نظامی وجه غالب خواهد بود. بطور مثال بند (ج) از ماده ۵۷/۲ پروتکل شماره يك مقرر می‌دارد «در مورد حمله‌ای که ممکن است متضمن اثراتی برای جمعیت غیرنظامی باشد باید از پیش به نحو موثر هشدار داد، مگر آنکه اوضاع و احوال اجازه چنین کاری را ندهد». این اصل در ظاهر سازشی است میان غیرنظامیان و ضرورت نظامی ولی فی‌الموقع شرط مندرج در آن حمایت از غیرنظامیان را به صورت امری موهوم در می‌آورد. «ضرورت نظامی» و «دفاع مبتنی بر ضرورت» مفهوم واحدی نیستند. دفاع مبتنی بر ضرورت این فرض را در پس خود دارد که حقوق نقض شده و ضرورت به عنوان نوعی توجیه مستمسک قرار می‌گیرد. از طرف دیگر ضرورت نظامی توجیه‌کننده نقض حقوق نیست بلکه خود، يك قاعده حقوقی است.

این چهار گروه از قواعد با اشاره به يك، دو یا سه معیار زیر حدودی را برای نحوه اعمال دشمنی تعیین می‌کنند: مکان مورد حمله، سلاح‌هایی که به کار گرفته می‌شود و افرادی که هدف حمله قرار می‌گیرند. کنش و واکنش میان انواع قواعد و سه معیار فوق‌نشان خواهد داد که در هر وضعیت مشخص چه قاعده‌ای باید حاکم باشد. برای مثال حمله به روستاها را در نظر بگیریم. اگر دهکده «الف» در مجاورت يك منطقه جنگی نبوده و در تولید یا ذخیره‌سازی اسلحه نیز دخالتی نداشته باشد، حمله درجهت هیچ‌یک از عناصر ضرورت نظامی نخواهد بود. در اینجا، به دلیل آنکه افراد و مکان‌های مورد حمله خصلتا غیرنظامی‌اند «معیار تمدن» می‌تواند وجه غالب باشد. اما دهکده «ب» به عنوان پایگاهی برای عملیات چریکی ممکن است بر مبنای ضرورت نظامی به طور قانونی مورد حمله قرار گیرد ولی این امر لزوماً بمباران کور هوایی را که متضمن تلفات چشمگیر غیرنظامیان خواهد بود توجیه نمی‌کند. این حمله، خود در زمره چهارمین نوع از قواعد قرار می‌گیرد ولی شیوه انجام آن را سازش واقعی مربوط به سومین نوع قواعد معین خواهد ساخت حتی اگر منجر به صدمات چشمگیر نظامی گردد. به فرض آنکه حمله فی‌نفسه قانونی باشد، باز هم وارد ساختن صدمات بدیهی به غیرنظامیان، تجاوز به عنف و اخاذی، از آن جهت که به هیچ وجه به تامین اهداف ضروری کمک نمی‌کند، همچنان ممنوع خواهد بود. در مورد قواعد نوع اول و دوم معمولاً نیازی به آگاهی از شرایط پیرامونی نیست. تجاوز به عنف، غارت و استفاده از گازهای سمی (مگر از سرتلافی) همواره ممنوع است. در مورد سومین و چهارمین گروه از قواعد اطلاع از شرایط پیرامونی لازم می‌باشد زیرا نمی‌توان گفت که حمله به دهکده‌ها همواره مجاز یا غیرمجاز است. به طور کلی احتمالا «حقوق ژنو» در زمره اولین و دومین نوع از قواعد و «حقوق لاهه» در چارچوب سومین و چهارمین دسته قواعد قرار می‌گیرد. البته استثنائاتی هم نظیر ممنوعیت کاربرد گاز وجود دارد.

باید تاکید کرد که قواعد مطرح شده در فوق اساساً در برخورد‌های مسلحانه بین المللی به اجرا در می‌آید. دولت‌ها برای پذیرش محدودیت‌هایی در زمینه نحوه انجام عملیات علیه کسانی که آنان را جانیته‌کاران مسلح و مصمم به براندازی حکومت می‌شناسند تمایل کمتری از خود نشان داده‌اند تا در برابر افرادی که ظاهراً گمراهانه از دستورات دولت خویش اطاعت می‌کنند. به همین ترتیب، باید از ادعان داشت که جنگجویان غیرمنظم در برخورد‌های داخلی، در مقایسه با نیروهای مسلح رسمی و منظم، علاقه کمی به پذیرش محدودیت‌هایی در زمینه شیوه جنگ ابراز کرده‌اند. البته آنها در موارد بسیار برای حفظ جمعیت غیرنظامی در برابر صدمات جنگ کوشیده‌اند چرا که احتمالا نخواسته‌اند از هدفی که برای دستیابی به آن می‌جنگند دور شوند. به هرحال، این بدان معنی است که اگر نیروهای دولتی تابع همین محدودیت نباشند جمعیت غیرنظامی به سمت حمایت از نیروهای مخالف سوق داده خواهد شد.

پروتکل دوم حاوی مقرراتی است که به طور غیرمستقیم شیوه‌های اعمال دشمنی را محدود می‌سازد. برای مثال، حمایتی که بر اساس ماده ۱۳ پروتکل شماره ۲ باید از جمعیت غیرنظامی «در برابر خطرات ناشی از عملیات نظامی» به عمل آید چنین ایجاب می‌کند که غیرنظامیان هدف مستقیم حمله قرار نگیرند و برای مصون داشتن آنان از شرحملات کوری که بین نظامیان و غیرنظامیان فرقی نمی‌گذارد تلاش شود. به هرحال، در مقایسه با درگیری‌های بین المللی، صورت بندی تعهد ایجابی در اینجا وضوح کمتری دارد. تعهدات سلبی یا موارد منع، در ماده ۳ کنوانسیون‌ها و نیز پروتکل شماره ۲ به مراتب مشخص‌تر است و کشتار خودسرانه، شکنجه و رفتار بیرحمانه، موهن و خفت بار با کلیه افرادی که نقش فعالی در خصومت‌ها نداشته‌اند از جمله آن دسته از اعضای نیروهای مسلح که سلاح را به زمین گذاشته‌اند، ممنوع می‌باشد. بنابراین، ضوابط

مزبور در نخستین دسته از قواعد قرار می گیرد. از آنجا که اینگونه رفتارها به هیچ وجه هدفی نظامی را برآورده نمی سازد، دولت ها به پذیرش ممنوعیت مطلق آن تمایل نشان داده اند.

این چارچوب نظری، در کنار سه معیاری که براساس آن شیوه اعمال دشمنی مرز بندی می شود، می تواند به تعیین حدود قابل تحقق در هر برخورد یا عملیات جنگی کمک کند. اگر حدود ارائه شده بر مبنای چنین تجزیه و تحلیلی عملاً رعایت نمی گردد، این امر بدان معناست که طرف های درگیری نه تنها در حال نقض تعهدات حقوقی خود هستند بلکه هنوز به معیارهائی عملی، سازگار با ضرورت نظامی، و متأثر از مقتضیات سیاسی دست نیافته اند. در این مقاله مجالی برای بررسی موضوعی که نه به وسیله حقوق بشر دوستانه بلکه به کمک کنوانسیون های جداگانه تنظیم شده است وجود نداشت. با این وجود هرگونه بحث درباره برخوردهای مسلحانه نمی تواند بر این واقعیت چشم فرو بندد که نتیجه معمول چنین برخوردهایی به راه افتادن سیل آوارگان است. رژیم حقوقی بین المللی مناسبی برای برخورد با تعداد و نوع آوارگانی که در حال حاضر وجود دارند طراحی نشده است. دولتها برای مقابله با این معضل کمترین حد تمایل را از خود بروز داده اند. این واقعیت که آوارگان معمولاً به ممالک فقیر پناه می برند وضع را بدتر می کند. ابعاد مساله را می توان به کمک ماجرای پناهندگان افغان نشان داد. دستیابی به ارقام دقیق بسیار دشوار است ولی ظاهراً نزدیک به ۳/۱ میلیون نفر به پاکستان و حدود ۲/۲ میلیون به ایران پناهنده شده اند، تقریباً یک سوم جمعیت پیش از جنگ افغانستان در خارج و تعداد نامعلومی از مردم در داخل کشور به حال تبعید بسر می برند. اگر دولتها مایلند

از جاری شدن سیل آوارگان در نتیجه یک برخورد مسلحانه جلوگیری کنند باید مساله استفاده از انواع فشارهای هماهنگ دیپلماتیک و... را برای تضمین رعایت قواعد حقوق بشر دوستانه از سوی طرف های درگیر مدنظر قرار دهند. مردم معمولاً مایل به ترک وطن خویش نیستند بلکه مجبور به این کار می شوند.

تضمین حرمت حیات و دارایی مردم به عنوان افرادی غیر نظامی، محتملاً آنان را قادر به ماندن در سرزمینشان خواهد ساخت.

حتی از این بررسی مختصر هم باید چهار معضل مهمی که در دهه ۱۹۸۰ رود روی حقوق بشر دوستانه بین المللی قرار گرفته، آشکار شده باشد. نخست، روشن ساختن این نکته است که کدامیک از گروه ها باید از موقعیت حقوقی «رزمنده» بهره مند گردند. این امر از لحاظ نحوه انجام عملیات در مناطقی که هم رزمندگان و هم غیر نظامیان در آن حضور دارند، دارای پی آمدهائیست. دوم، جلوگیری از حملات عمدی به غیر نظامیان و اهداف غیر نظامی است که هم با حقوق بشر دوستانه و هم با قوانین حقوق بشر تعارض دارد. سوم، ایجاد مجموعه قوانین بسیار موثرتری برای تنظیم درگیریهای داخلی است. مساله چهارم که شاید کلید سایر مسائل را در خود داشته و از اینرو مهم ترین مورد به شمار می آید، چگونگی تضمین پیروی دولت ها و سایر طرف های یک درگیری از قواعد حقوقی بی است که آزادانه از سوی دولتها پذیرفته شده است. زمان دستیابی به صلح در برخی از برخوردهای طولانی، شاید دقیقاً زمان درس گرفتن از اینگونه درگیریها باشد. دولت ها باید راهی برای تضمین این امر بیابند که پیروزی جز در صورت پیروی از ضوابط و قواعد، اصولاً ناممکن است.

بررسی انواع حکومت

بقیه از صفحه ۳۰

خصوصیتش نسبت به کمونیسم و همچنین تمایزش نسبت به قبول مخاطرات، سنجیده شود. هر فرد و هر کشور باید مضار، منافع و مخاطراتی را که بر هر یک از انواع حکومت مترتب است، بسنجد.

زیر نویسها

- 1- Cöhen
- 2- Sloan
- 3- Tedin
- 4- Mc Kinlay
- 5- Jackman
- 6- Levy
- 7- Busey
- 8- Authoritarian
- 9- Totalitarian
- 10- Paz
- 11- Huntington
- 12- Cumings

- 13- Lipset
- 14- Wiarda
- 15- Hibbs
- 16- Weiner
- 17- Ameringer
- 18- Baloyra
- 19- Martz
- 20- Purcell
- 21- Pearson
- 22- Peltzman
- 23- Heggen
- 24- Payne

در مورد دیکتاتوریهها، هنگام انتخاب میان حکومتهای با ثبات و بی ثبات باید مسئله تغییرات سیاسی و اقتصادی را در نظر گرفت. از یک سو دیکتاتوریهای با ثبات از رشد اقتصادی برخوردارند و ۲۵ درصد احتمال دارد که به دموکراسی تبدیل شوند. بهترین نمونه آن برزیل است. از سوی دیگر، رشد اقتصادی منفی به دیکتاتوریهای بی ثبات لطمه می زند ولی نفس همین بی ثباتی سیاسی، هر از چندگاه یک بار، فرصتهایی برای تغییر رژیم به وجود می آورد: ۸۰ درصد احتمال دارد که مثل مورد آرژانتین، یک حکومت بی ثبات و از لحاظ اقتصادی رو به زوال، در کوتاه مدت به یک دموکراسی تبدیل شود. با این وجود، همه تغییراتی که در دیکتاتوریهای بی ثبات روی می دهد نیک فرجام نیست - ۱۰ درصد احتمال دارد که یک رژیم اقتدارگرا توسط یک حکومت کمونیستی کنار زده شود. نیکاراگوئه از این لحاظ یک نمونه است. ملاحظات فوق مانع از آن است که انسان بین دیکتاتوریهای آمریکای لاتین دست به انتخاب بزند. این انتخاب حدودی دارد که باید به طور ذهنی و بر حسب میزان هواخواهی فرد از دموکراسی، علاقه او به رونق اقتصادی،

پروازی بلند بر فراز...

بقیه از صفحه ۳

اجرای کشور در حد «قابل قبول» و ایجاد انجمنی از «اقتصاددانان مستقل» که بتواند فارغ از ملاحظات اداری و سیاسی نظرات کارشناسی خود را به مسئولین ارائه دهد، بازم مهم ترین پیش شرط موفقیت برنامه نوسازی کشور، «بازسازی روحیه ملی» از طریق تأمین مشارکت واقعی مردم در حیات اجتماعی است، امری که در هیاهوی «بازسازی اقتصاد با یا بدون کمک خارجی» آنچنان که باید بدان پرداخته نشده است.

غلیان «شیفتگی ایدئولوژیک» توده های وسیع مردم، نباید مسؤولان امور را از توجه به این واقعیت باز دارد که کوتاهی در جلب «مشارکت عملی» شهروندان، در طول زمان می تواند به نوعی بحران هویت، سرگشتگی احساسی، بی تفاوتی و تنزل روحیه عمومی منجر گردد و در یک کلام، «توان ملی» را بعنوان بزرگترین پشتوانه و ضامن پیشرفت و پویائی کاهش دهد.

در جهانی که آزاد کردن «توان ملی» از طریق فراگرد دموکراسی به صورت عمده ترین ابزار ایجاد تحول و جهش اقتصادی درآمده است - و نمونه های بارز آن هم اینک در اروپای شرقی دیده می شود - برقراری جریان سالم اخبار و اطلاعات بمنظور آگاه ساختن مردم از واقعیت های موجود و نیز گشودن باب بحث و اظهار نظر بر روی همه نیروهای اجتماعی، شرط لازم برای استفاده بهتر از توان ملی و تخفیف خطرات بالقوه نهفته در هر برنامه بلندپروازانه به شمار می رود.

درباره اشتراك

ماهنامه

«سیاسی - اقتصادی»

اطلاعات

در ماههای اخیر، خوانندگان گرامی «ماهنامه سیاسی - اقتصادی» طی تماسهای مکرری، نحوه اشتراك این نشریه را جویا شده اند.

ضمن تشکر از اظهار لطف خوانندگان نسبت به ماهنامه، به اطلاع علاقه مندان به اشتراك می رسانیم که راهنمای اشتراك این نشریه در شماره آینده (شماره ۳۴) منتشر خواهد شد.